

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

نوشتۀ: تدارک کمونیستی
فرستندۀ: علی مشرف
۳۱ اکتوبر ۲۰۲۲

از «نه غزه، نه لبنان» تا «ژن، ژیان، نازادی»: پایان یک میثاق، آغاز هرج و مرج - بیانیه تحلیلی (۱)

جنبش نوظهور طبقه متوسط ایران تمام خشونت چهل و اندساله نظام جمهوری اسلامی، تمام خشونت اعدامهای دهه شصت، خشونت سرکوب شورشیهای زحمتکشان اسلام شهر و خاتون آباد، خشونت سرکوبهای اعتراضات مسالمت آمیز کارگران و معلمان و بازنشستگان، خشونت به شلاق بستن کارگران به خاطر درخواست دستمزدهای عقبمانده و سرانجام خشونت گشتهای ارشاد نظام را درونی کرده و اکنون در حال بازتولید آن است. لیبرالیسمی که برای دهه ها کمونیستها را به علت دست بردن به قهر در انقلاب ۵۷ مورد شماتت قرار میداد و مدارا و تساهل را موعظه می کرد، اکنون از دل خود اولترالیبرالیسمی بیرون داده است که دست بردن به اعمال خشونت از بالاترین فضیلتهای آن است.

اکنون دیگر مسلم است که عصیان اجتماعی پس از مرگ مهسا امینی برای همیشه چهره سیاسی ایران را دگرگون کرده است. حتی بیش از جنبش سبز و بیش از آبان -عقرب- ۹۸. آنچه تغییر کرده است فقط توازن قوایی در درون یک چهارچوب نیست، تغییر در خود چهارچوب است. با عصیان ۴۰۱ جامعه ایران وارد دوره ای نوین از تاریخ خود شده است. دورانی که هرج و مرج شاخص اصلی آن خواهد بود. این تغییر چهارچوب چیست و کدام تحولات آن را خصلت نمائی می کنند؟

عصیان پس از مرگ مهسا فوران خشمی گسترده در میان بخشهای وسیعی از جامعه بود. این عصیان در روزهای نخستین خود بیش از همه جوانان لایه های رو به زوال طبقه متوسط و لایه های گسترده ای از جوانان محلات حاشیه شهرها و شهرستانهای محروم تر را به میدان کشید. اما عصیان مزبور شعله آتشی بود که گر گرفتن آن بدون خاکستر داغی که زمینه آن را می ساخت امکانپذیر نمی شد. خاکستر داغی که بر متن آن هر جرقه ای در شاخه های نازک به شعله ای سوزان بدل می شد. پرسشی که در آغاز عصیان طرح بود این بود که این آتش تداوم و گسترش خواهد یافت یا به مرور دچار فطرت گشته و فروکش خواهد نمود. ده روزی پس از آغاز عصیان، نشانه های آشکاری از کاهش دامنه اعتراضات و فروکش کردن عصیان نمودار می گردید. در سطح میدانی به نظر می رسید توان عصیان به پایان میرسد

و دور جدیدی از توازن قواء در حال شکل گرفتن است. به نظر می‌رسید خشم نهفته در این اعتراض نیز پس از عقب کشیدن از خیابان و از دست دادن تریبون ابراز وجود خویش، بر انبوه تلنبار شده خشمها و دردهای پیشین افزوده خواهد شد تا در فرصتی دیگر و با انفجاری بزرگتر مجال بروز یابد.

با این حال پس از فطرتی اولیه، یک بار دیگر و در روزهای اولیه باز شدن مدارس و دانشگاهها اعتراض خیابانی به موضوع روز بدل گشت تا با وقوع دو واقعه در روزهای جمعه هشتم و شنبه نهم مهر ماه - میزان- به کلی صحنه نمایش را دگرگون کند. در روز هشتم مهر ماه عملیات تروریستی واقع شده در جریان نماز جمعه زاهدان عنصری را به طور جدی وارد تحولات کرد که در تمام ماهها و روزهای پیش از آن نیز به عنوان بخشی از تحولات سیاسی در ایران حضور داشت، با واقعه زاهدان اما به عنوان یک رکن اصلی تحولات وارد میدان شده بود. آنچه این عملیات را از تمام عملیات های مشابه در کردستان و خوزستان متمایز می‌کرد، پذیرش آن به عنوان بخشی از جنبش اعتراضی سراسری ایران بود. تا پیش از زاهدان تمام عملیاتهایی مشابه به طور کلی از سوی آنچه که خود را جنبش اعتراضی می‌دانست و در اپوزیسیون خارج از کشور بیان سیاسی خود را می‌یافت، یا مورد قبول واقع نمی‌شد و یا حداکثر به طور ضمنی و با برشمردن عواملی از قبیل ستم ملی به عنوان دلیل بروز چنین عملیاتهایی مورد توجیه قرار می‌گرفت. در واقعه زاهدان اما موضوع متفاوت بود. در اینجا جامعه مدنی معترض تقریباً یکسره به حمایت از این عملیات تروریستی برخاست و همبستگی خود با آن را در معرض نمایش گذاشت. در این اعلام همبستگی روشن می‌شد که جامعه مدنی ایران، طبقه متوسط شهری با روشنفکران و مطرب ها و سلبریتی هایش، در نفرت از نظام تا آنجا پیش رفته بود که از عنصر وحدت بخش تاکتونی اش با دولت حاکم، یعنی یکپارچگی سرزمینی، صرفنظر نموده و ارتجاعی ترین نیروهای تجزیه طلب را در صفوف خود جای داد.

واقعه زاهدان اما نسبت به آنچه یک روز بعد، یعنی در روز شنبه نهم مهر ماه، گذشت به مثابه پیش نمایشی بیشتر نبود. تحولات روز شنبه تمام نشانه‌های ماهها و روزهای گذشته را در آرایشی کاملاً نوین در صحنه سیاسی ایران متبلور نمود. در شنبه نهم مهر ماه طبقه متوسط ایران عرصه متفاوتی را برای نمایش قدرت خویش برگزید. عرصه‌ای که دست دستگاه سرکوب نظام و گلوله های ساچمه ای اش از رسیدن به آن ناتوان بود: خارج از کشور. در این روز برای نخستین بار در تمام دوران جمهوری اسلامی، جامعه مهاجران ایرانی با کثرت و وسعتی بینظیر به میدان آمد. کثرت و وسعتی که به یکباره چهره حضور در جنبشی سراسری و جهانی را بدان بخشید. درحالی که گردانهای مبارزاتی این طبقه در داخل و در جنگ و گریز خیابانی امکان به نمایش گذاشتن وسعت و گستردگی خویش را نمی‌یافتند، در خارج از کشور طبقه متوسط ایرانی در حکم پیشقراولان جنبشی نوین بر صحنه ظاهر می‌شد. جنبشی که هم امتداد تمام جنبشها و حرکت‌های اعتراضی در سالهای قبل، از جنبش سبز تا وقایع دی ماه - جدی- ۹۶ و آبان ماه ۹۸ بود و هم سیر تکامل آن را به نقطه‌ای نوین ارتقاء داد. این دیگر جنبشی در چهارچوب عمومی صف بندی های درون جامعه ایران نبود که بند ناف آن به جریان اصلاحات درون حکومت وصل باشد. جنبشی بود متکی به خود که هم از نظر مضمون ایدئولوژیک و سیاسی و هم از نظر کثرت با تمام جنبشهای پیشین متمایز بود. کثرت، گستردگی و امکان عمل آزادانه در خارج از قلمرو اقتدار جمهوری اسلامی، این امکان را فراهم نمود تا جنبش اعتراضی خارج از کشور هم به عنوان موتور محرکه اعتراض وارد میدان شود و هم چهارچوبهای ایدئولوژیک و سیاسی نوین جنبش طبقه متوسط ایران را به مثابه چتری فراگیر برای کل این جنبش شکل دهد. سیر گذار طبقه متوسط ایران از پیاده نظام و ریزه خوار جنبش اصلاحات به جنبشی مستقل از کل نظام با هویت ایدئولوژیک در تقابل کامل با آن در نهم مهر به فرجام رسید. میثاق اجتماعی این طبقه با جمهوری اسلامی که از سالهای آخر دومین دور ریاست جمهوری روحانی

نشانه‌های فسخ آن آشکار شده و در جریان انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ به شکل یکسویه ای از سوی نظام ملغی اعلام شده بود، اکنون به طور برگشت ناپذیری از سوی خود طبقه متوسط فسخ گردید.

میثاقی که از دوران سازندگی و با واسطه رفسنجانی شکل گرفته، در دوران اصلاحات قوام یافته و در دوران جنبش سبز به نقطه اوج خود رسیده بود. در چهارچوب همین میثاق بود که جمیع طبقه متوسط شهری در خرداد - جوزا - سال ۹۲ با رفتن به صندوقهای رأی روحانی را به قدرت رسانده بود. مؤلفه های اساسی این میثاق اجتماعی در دو محور خصلت نمائی می شد. نخست نفی انقلاب که به طور مستقیمی مخالفت با انقلاب ۵۷ به عنوان مسبب نارضایتی طبقه متوسط را بیان می نمود و دوم تلاش برای فتح سنگر به سنگر حقوق سیاسی و آزادیهای اجتماعی به اتکاء قدرت اقتصادی و اهرمهای بوروکراتیک و رسانه ئی در اختیار طبقه متوسط و حامیان بین المللی آن. لیبرالیسم بیان سیاسی این میثاق بود که در جریان اصلاحات اصلی ترین نمایندگان سیاسی خود را می یافت.

مادام که آن میثاق برقرار بود، هم مراجع اصلی جنبشهای طبقه متوسطی در درون خود نظام حضور داشتند و هم شعارها و جهتگیری های اصلاحی آن اساساً ناظر بر تغییر رفتار نظام بود و نه تغییر نظام. «نه غزه، نه لبنان - جانم فدای ایران» و «سفارت روسیه، مرکز جاسوسیه» و «فلسطینو رها کن، فکری به حال ما کن»، اساساً شعارهایی برای تغییر رفتار نظام و وادار کردن آن به پذیرش حرکت به سوی غرب و ادغام در بازار جهانی بودند. همه این شعارها، همچنان که کل جنبشهای اعتراضی تحت هژمونی طبقه متوسط، در اساس همچنان بر محور نفی انقلاب و وادار کردن نظام به انجام تغییرات حرکت می کردند. حتی شعارهای رادیکال تر «مرگ بر دیکتاتور» از سال ۹۶ به بعد نیز اساساً بیش از آن که به معنای نفی نظام تلقی شوند، نفی ولایت مطلقه فقیه و به قدرت رساندن امثال رفسنجانی را هدف قرار می دادند. وجه مشترک همه این شعارها در سلبی بودن آنان بود. آلترناتیو پیش داده حاکم بر کل این جنبشها و شعارهای اصلی آنان همچنان همان جمهوری اسلامی بود، اما یک جمهوری اسلامی تغییر یافته. نخست با زعامت رفسنجانی و سپس با موسوی یا روحانی یا خاتمی.

با آبان ۹۸ نشانه‌های گذار از این دوره به روشنی آشکار شده بودند. نظریه پردازانی در طبقه متوسط ظهور می کردند که هر گونه جنبش مطالباتی را نفی نموده و اگر تا پیش از آن به کرسی نشان دادن مطالبات را نشانه به عقب راندن نظام قلمداد می کردند، حال خود جنبشهای مطالباتی را به عنوان جنبشهای رفرمیستی و مانعی بر سر راه «آزادی» معرفی می کردند. با این حال در تمام این دوران طبقه متوسط هیچگاه قادر به شکل دادن به هویتی نشد که به مثابه چتری فراگیر بر سر اعتراضات «مدنی» گسترده شود و طیفهای مختلف در حال جدال با جمهوری اسلامی را زیر چتر واحد گرد هم آورد. اگر در دهه ۷۰ لیبرالیسم جنبش اصلاحات این ظرفیت را به نمایش گذاشته بود، سی سال بعد، در پایان قرن، هم لیبرالیسم در سطح جهانی دچار فطرت شده و به اشکال جدیدی متفاوت با سه دهه پیش تطور یافته بود و هم در داخل نظام به بن بست رسیده بود. برای گریز از این بن بست باید راههای جدیدی باز می شد. امری که در نهم مهر ماه شکل نهائی خود را یافت.

با عصبان مرگ مهسا شعار دیگری وارد میدان شده بود که از ظرفیتی فراتر از تمام شعارهای پیشین برخوردار بود: «ژن، ژیان، نژادی» که نخست از کردستان سر داده شد تا بعد به عنوان «ژن، زندگی، آزادی» در سرتاسر ایران نیز گسترش یابد. با نهم مهر ماه این شعار به عنوان پرچم رسمی این جنبش نوظهور تثبیت شد. جنبشی که دیگر مراجع زعیم خود را در درون نظام نمی یافت. سر نوشت بیانیه شدیدالرحن میرحسین موسوی بخوبی این جابه جایی را به نمایش گذاشت. بیانیه ای که بیش از پانویسی در جنبش اعتراضی کنونی نبود. سیر طولانی عبور طبقه متوسط از نظام در این روز به نقطه بدون بازگشت رسید. نه فقط از ولی فقیه و هسته صلب نظام، بلکه از تمام رهبران تاکتونی لیبرالیسم در

درون نظام. اکنون این جنبشی است که با آلترناتیو خود به میدان آمده است. «ژن، ژیان، نازادی» جایگزین «نه غزه، نه لبنان» شده است. طبقه متوسط شهری ایران در هیأت انبوه مهاجران و سردمداران سلبریتی خویش مراسم فسخ قطعی میثاق خود با نظام جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت و با آلترناتیو خود به میدان آمد. اکنون این نظام نیست که باید غزه و لبنان را رها کند. این جنبش طبقه متوسط است که رو به انقلاب آورده است و تحقق اهداف پیشین خود را در گرو به کرسی نشاندن آلترناتیو خود می داند. این نظام برآمده از «ژن، ژیان، نازادی» است که باید با اسرائیل همساز شود، فلسطین را رها کند و در مبارزه با «پوتین مستبد» و «چین امپریالیست» در کنار «اروپای متمدن» و «امریکای مهد آزادی» قرار بگیرد. خیزشی که عصیان حقیقی در نتیجه مرگ تراژیک مهسا بود به پایان رسید و به جای آن جنبش نوینی از طبقه متوسط در صحنه سیاسی ایران ظاهر شد. این تغییری اساسی در سپهر سیاست در ایران است.

عناصر شکل دهنده به این تحول از مدتها قبل در سپهر سیاست ایران ظاهر شده بودند و بیان سیاسی خود را در شعارها و آکسیون های ساختار شکنانه به نمایش گذاشته بودند. شعار «اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا» در دی ماه ۹۶ جلوه روشنی از این تحول را نشان داده بود. تفاوت اما در این بود که آن شعار هنوز بر زمین آشنای سیاست در ایران گام بر می داشت که در آن شعار «رضا شاه روح شاد» وجه دیگر و مکمل شعار فوق را تشکیل می داد. آلترناتیو آن بخشهایی از طبقه متوسط که فراتر از نظام را هدف گرفته بودند، چیزی جز بازگشت به گذشته نبود. بین آرزوی گذر کردن از جمهوری اسلامی تا شکل دادن به جنبشی به روز هنوز فاصله بود. طبقه متوسط ایران از جناحهای درون حکومتی گذار کرده بود بی آن که از چهارچوبی که نظام برقرار کرده بود فراتر رود. این چهارچوب فقط شامل جناحهای حکومتی نمی شد، اپوزیسیون سنتی آن را نیز در بر می گرفت. اپوزیسیون که در خارج از کشور به حیات نباتی خود ادامه می داد و ناتوان از ایجاد حتی یک رسانه با نفوذ و برگزاری یک نمایش اعتراضی قابل توجه، بقای عمرش را مدیون دوپینگها و پمپاژهای بی پایان سرویسهای جاسوسی دول مخالف جمهوری اسلامی و پروپاگاندا رسانه ئی آنان بود. این طبقه متوسط باید از آن اپوزیسیون نیز فراتر می رفت و برای این فراتر رفتن باید نه فقط نظام سیاسی حاکم بر ایران را به نبرد فرا می خواند، بلکه کل ساختار ایدئولوژیک، فرهنگی، اخلاقی مسلط بر جامعه را نیز مورد حمله قرار می داد. امری که در آکسیونهایی از قبیل «دختران خیابان انقلاب» نشانه های خود را آشکار می کرد. در مهر ماه ۱۴۰۱ همین سیر تطور بود که به فرجام خویش رسید و جنبشی را شکل داد که رهبران خود را در مسیح علینژاد و حامد اسماعیلیون و نازنین بنیادی و نیلوفر فولادی و علی کریمی می یافت و نه در تاجزاده و موسوی و نه حتی در رضا پهلوی و مریم رجوی. نظام در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ این طبقه را از مدار سیاست دولتی بیرون رانده بود و اکنون خود این طبقه متوسط بود که نفی نظام را به فعلیت در می آورد.

این جنبش اعتراضی البته تمام عناصر جنبش براندازی به مثابه جنبشی شکل گرفته در درون جریانات دست راستی بورژوائی در اپوزیسیون و هم جنبش سرنگونی به مثابه تطور جنبش چپ انقلابی پیشین به جنبشی ضد رژیم را نیز در بر دارد. با این همه جنبشی است متمایز از دو جنبش پیشین. این جنبش بود که توانست بر شکاف ایدئولوژیک بین دو جنبش براندازی و سرنگونی فایق آمده و قادر به گردآوری هر دو زیر چتری واحد گردد. از سلطنت طلب تا مجاهد، از تجزیه طلب تا جندر کمونیست، از آنارشیزم تا سوسیال دمکرات. «ژن، ژیان، نازادی» عنصر وحدت بخش این تحول بود. شعاری که از درون جنبش خودگردانی روزآوا برخاسته و اصلی ترین عناصر ایدئولوژیک شکل دادن به جنبش بورژوائی فراگیری را در بر داشت. زن به مثابه نماد فمینیسم، زندگی به مثابه مبنای ایدئولوژیک برای تقابل با نیروهای مخالفی که مرگ را تداعی می کنند و سرانجام آزادی به مثابه رکن اصلی برگرفته از لیبرالیسم. شعاری که با

باقی ماندن در انتزاعی ترین سطح هم از توان ایدئولوژیک لازم برخوردار بود و هم فاقد هر گونه مضمون و محتوای برنامه‌ای مشخصی برای اداره جامعه. به معنای دقیق کلمه بهترین ابزار در دست بورژوازی.

ادامه دارد